

خورشید عطایی

از شفاخانه پی از تورنتو تا جاده های کابل

شنیدن خبر بیماری خانم خورشید عطایی ، تعجبم را سخت برانگیخت و اندوهگینم ساخت . باورم نمی شد که خورشید به این زودی زمینگیر شود و از فعالیت های اجتماعی و فرهنگی فاصله بگیرد ، که امید است هرگز چنین نشود و بار دیگر قامت راست کند و تلاش هایش را از سر آغاز کند .



با دلهره و ناراحتی ، به منزل خانم عطایی زنگ زدم ، که از حالش جويا شوم ، اما کسی تلفون را جواب نگفت . برای دختر نازنینش نبیله زنگ زدم ، نبیله عزیز ضمن اینکه شماره تلفون دستی مادرش را داد گفت مادرش ، قرار ملاقات با داکتر دارد می توانم برایش پیام بگذارم . این کار را کردم .

عصر همان روز بود که تلفون دفترم به صدا آمد : گفتم بلی ! صدای ضعیف و ناتوانی از آنسوی خط تلفون ، مرا به نام خواند .

صدای خورشید عطایی بود که برایم خیلی تکانه‌دهنده بود. صدایی که گویی از فاصله‌های بسی دور به سختی بگوشم می‌رسید. صدایی که شکسته بود و کلمات کنده کنده و نفسگیر از حنجره اش بیرون می‌شد. صدایی که همیشه رسا و پر انرژی بود اما چنین ناتوان بگوش می‌رسید. جز از چند لحظه زودگذر و کوتاه، بیشتر نتوانسم با خورشید حرف بزنم. عقده بیخ گلویم را فشرد. گوشی را گذاشتم و سوالی بزرگتر از گنجایش جان، در ذهنم نقش بست. چرا پروانه‌های رنگین کمان چمنستان سرزمین من، زود از پریز زدن می‌مانند؟ چرا پرندگان خوش الحان، صدای ترانه‌های شان کوتاه ست؟

در حالیکه دو سه جلد مجموعه شعر، از شاعران مختلف را، زیر بغلم زده بودم با دو تن از دوستانم، ناجیه طبیبی و سیمالاحمر، راهی شفاخانه‌ی شدیم که خانم خورشید در آن بستری بود.

خورشید عطایی، زنی است افراشته قامت، بلند بالا، استوار و زیبا. زیبایی و طروات اش در دوران جوانی، زبان زد عام و خاص بود. خورشید عطایی، از چهره‌های شناخته شده و فعال در جامعه ماست. کمتر کسی در کمونیتی ما، با نام او نا آشناست.

فرهنگیان داخل و خارج از افغانستان، با نام و اشعار او آشنایی دارند. اشتراک منظم و مرتب او در محافل فرهنگی و ادبی، شعر خوانی و مقاله خوانی‌ها و نشر مجموعه‌های شعریش از شمارخاطره‌هایی ست که در حافظه کمونیتی ما ماندگار و پا بر جاست. زندگی خورشید عطایی، فرازها و نشیب‌های زیادی را طی کرده است. وی در دوران زندگی شخصی و خانوادگی، سرد و گرم زیاد را چشیده است. فوران سختی‌ها و رنج‌های دراز مدت و بیکران، چه بسا در کمین او بودند تا سیر زندگی اش را بسوی یاس و ناامیدی سوق بدهند، اما مقاومت و ایستایی بی‌بدیل وی در برابر این همه ناملایمات باعث گردید که این زن خردمند نه از دریچه بدبینی، بلکه خوشبینانه بسوی زندگی لبخند بزند و سخت سر و پا برجا، با رنجهای و اندوه‌هایش مبارزه نماید. وی از آوان جوانی، تنهایی و تنها زیستن را به سختی تجربه کرد. وی به تنهایی زندگی کرد. به تنهایی سفر کرد و به تنهایی بار سنگین مهاجرت را همراه با حمایت از دو کودک نوپایش، تحمل نمود.

خورشید بر علاوه اینکه زن فرهنگی ، قلم بدست و شاعر است ، فعال اجتماعی و مددگار زنان بیوه و یتیمان در داخل افغانستان نیز می باشد . سفر های او در داخل افغانستان ، با تلاش های فراوانی همراه بوده است که قابلیت ارجگذاری و سپاس را دارد .

چند سال قبل وی در حالیکه از بیماری طاقت فرسایی رنج می برده و هنوز گوشت تنش از اثر تیغ جراح شفا نیافته بود که بسوی افغانستان سفر می کند. در آن سال ، خورشید ، با شهادت تمام ، جان و تن پر دردش را ، فراموش می کند تا اندکی به درد بی درمان بیوه زنان و یتیمان وطنش مرهم گذارد .

تاسیس مکتب برای کودکان یتیم ، کمک های خیریه ، فراهم آوری خوراک و پوشاک برای زنان بیوه در دهات و روستای اطراف کابل از کار های برارنده ایست که انجام داده و تاکنون انجام می دهد.

خودش در این زمینه چنین می گوید : (در شهر هایی چون کابل و مزارشریف ، قندهار ، جلال آباد و هرات جمعیت مردم بیش از حد است و دفاتر دولتی و موسسات خارجی نیز بیشتر در همین شهر ها متمرکز اند پس به همان پیمانته برای مردم کار و کاسبی نیز وجود دارد . اگر در شهر های بزرگ زنان و یا کودکان و ریش سفیدان دست به گدایی می زنند ، سر انجام کسانی پیدا می شوند که برای این گدایان پولی و یا سکه یی بدهند ، اما گدایی در دهات و روستا اگر امر نا ممکن نیست اما فقر و نیازمندی بیش از حد قابل دید است . پس بهتر است تا کمک های خیریه بیشتر به زنان و کودکان دهات صورت بگیرد تا نیازمندان روستایی نیز سهمی برده باشند .

من اساس کار های خیریه ام را بر همین مبنا گذاشته ام . از همان ابتدا ، تا حد توان و امکاناتم تلاش نمودم که روستاها و دهات را کمک و یاری برسانم . کودک روستایی ، کمتر از کمک های خیریه مستفید می شود . کمتر از این طریق به حمایتی دست می یابند . کمتر برایش کتابچه و قلم فراهم می گردد . تا جایی که من اطلاع دارم بیشتر موسسات خیریه که از سوی کشور های جهان و انجوها حمایت می شوند در شهر های بزرگ متمرکز اند تا در دهات و روستا . مراجعی که این کمک ها را بایست به مستحقین آنها برسانند نصف بیشتر این کمک را اختلاس می کنند و در بازار سیاه بفروش می رسانند . لهذا با تجربه هایی که من از سفر هایم دارم ، حتی کودکان دهاتی که در اطراف شهر های بزرگ موقعیت دارند از این کمک ها چندان مستفید نمی شوند چه رسد به دهات و روستا های دور

افغانستان . به همین دلیل در عده یی از روستا های دور افغانستان ، صنف درسی کودکان در زیر سایه های درختان و یا هم آفتاب سوزان برپا می شود . حتی آنها سقف گلینی برای درس خواندن ندارند .))

تاسیس یتیم خانه در - قلعه چه - (بنی حصار کابل) از شمار خدماتی ست که خورشید عطایی سال های متمادی برای رشد و فعالیت و حفظ آن زحمت کشیده است . کمک به زنان بی بضاعت و مستحق دهات اطراف کابل ، توزیع کتابچه و قلم و آرد و روغن و برنج و دوا برای کودکان مکاتب ، از برنامه های همیشگی و دایمی خانم عطایی بود که هیچ زمانی از انجام آن غفلت نکرد .

وی در بخشی از سخنانش چنین گفت :

((زمانیکه اولین عملیات را در شفاخانه گذراندم و عمل موفقانه پایان یافت ، ناچار بودم که مدتی زیر نظر دوکتور معالجم باشم . روزی دوکتور برایم گفت که دو هفته برایت تعطیلی میدهم . می توانی استراحت کنی . من که در انتظار چنین لحظه یی بودم ، بلافاصله برایم تکت سفر به افغانستان را تهیه کردم و برای شش روز ، افغانستان رفتم . قرار بود که در این سفر برای یک تعداد از زنان خوراکی و برای تعدادی از کودکان مکتب ، کتابچه و قلم برسانم . زمانیکه برگشتم دوکتور معالجم از استراحت دو هفته رخصتی ام پرسید . برایش گفتم که برای شش روز افغانستان رفته بودم . داکتر عصبی شد و گفت : تو مگر دیوانه شده ای ؟ میخواهی خود را بکشی ؟ بسویش خندیدم و گفتم : چاره نداشتم . کودکانی منتظر من بودند ، باید سریعا خود را به آنها می رساندم .))

خورشید عطایی صاحب دو مجموعه شعری بنام های ((دود دل)) به زبان دری و مجموعه ((خیالی سفر)) به زبان پشتو است . وی از دوران کودکی و نوجوانی به شعر و ادب علاقه فراوان دارد . بیشتر زمان اشتراک او در محافل شعرخوانی ، بدوران سال های نوباوه گی اش می رسد . وی در آن سالها ، شیفته آفرینش شعر و دیگلمه و مشاعره بود و این آرزو روز تا روز در قلبش بزرگ و بزرگتر شد و به شگوفه نشست .

خورشید بعد از پایان تحصیلات ، بر علاوه اینکه گوینده و نطق رادیو افغانستان بود ، در کتابخانه عامه کابل ، نیز کارمند و یک کتابدار موفق بود . به همین دلیل ، وی برای تجربه

اندوزی در رشته کتابداری ، مستحق بورس یک سال تحصیلی در کشور اتحاد جماهیرشوری شد .

خورشید ، پس از چندی به کانادا مهاجرت کرد و برای سر و سامان داد به زندگی خود و کودکانش تلاش های فراوان کرد .

خورشید عطایی ، زن متواضع ، کم سخن و بی مدعاست . از شهرت طلبی بیزار است . جز دو دختر جوانش که به مادر خود عشق می ورزند و در سال های بیماری مادر ، از هیچ کوششی برای بهبودی مادر دریغ نکرده اند ، دیگر کسی در اطرافش دیده نمی شود . اما همت و مقاومت خورشید ، در برابر مشکلات بلند تر از قله های هندوکش است . با آنکه روی بستر بیمارستانی در تورنتو افتاده ، کبوتر خیالش در آسمان های کابل بال و پر می کشد و رویا ها و آرزوهایش جز مهرورزی و همدلی با کودکان یتیم وطنش ، چیز دیگری نیست .

تصمیم دارد با برخاستن از بستر، بار دیگر بسوی کابل پرواز کند تا دنباله برنامه های خود را اجرا و به عمل آورد .

هم اکنون صدای گام های خورشید را در جاده های کابل می شنوم که هاله یی امید ها ، لبخند ها و شادی کودکان و زنان روستا های اطراف کابل ، در گردا گردش ، موج می زند .

پایان